

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

تحفه‌هایی از گنجینه‌ی معارف امام جواد علیه السلام (۳) (۳۰ آذر ۸۵ - ۱۷ دی ۸۳)

چند روایت از امام جواد علیه السلام به طور مختصر می‌خوانم و معنا می‌کنم.

حدیث اول:

حضرت فرمودند: «عَزُّ الْمُؤْمِنِ غِنَاهُ عَنِ النَّاسِ»^۱ عزت مؤمن در بی‌نیازی او از مردم است؛ عزت نه به پست و مقام، نه به نام و شهرت و نه به قدرت و نیرومندی است؛ عزت در بی‌نیازی از مردم است. انسانی که در درون بی‌نیاز از مردم باشد؛ نه اینکه بی‌نیاز ظاهری باشد؛ غنای نفس و عزت نفس داشته باشد؛ خودش را بی‌نیاز از همه‌ی خلق و فقط نیازمند به خداوند متعال بداند، عزیز است؛ چون خلق کاره‌ای نیستند؛ خلق فقیرند «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۲ چگونه من چشم امید به فقیر تهیدستی که خودش چیزی ندارد ببندم و بعد هم شخصیتم را به پای او بریزم؛ تملق بگویم؛ چاپلوسی کنم؛ تعظیم کنم؛ کمر خم کنم به این امید که او چیزی به من بدهد؟ با وجود خدا چه نیازی به غیر خدا هست و غیر خدا اصلاً چه چیزی دارد که بتواند به وسیله‌ی آن نیاز ما را برطرف کند که چشم امید به او بدوزیم؟ فردی که در درون بی‌نیاز از مردم باشد، پیش خدا و خلق عزیز است؛ ولو دستش تهی باشد و هیچ چیز هم در عالم نداشته باشد.

حدیث دوم:

^۱ مجلسی، بحار، ج ۷۲، ص ۱۰۹.

^۲ سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۵.

حضرت فرمودند: «اصْبِرْ عَلَى مَا تَكْرَهُ فِيمَا يَلْزَمُكَ الْحَقُّ، وَ اصْبِرْ عَمَّا تُحِبُّ فِيمَا يَدْعُوكَ إِلَيْهِ الْهَوَى»^۳ در آنچه که دوست نداری؛ ولی سبب می‌شود که به موجب آن در راه حق مستحکم‌تر شوی صابر باش؛ ولو مکروه است و برای لذیذ نیست و اذیت می‌شوی. می‌بینی برایت مفید است؛ تو را در مسیر حق و طاعت خدای متعال محکم می‌دارد و حفظ می‌کند، صابر باش، تلخی‌های آن را تحمل کن و میدان را خالی نکن. متقابلاً فرمودند: در رفتن به سوی چیزی که دوست می‌داری و تو را دعوت به هواپرستی و پیروی از هوای نفس می‌کند صابر باش؛ یعنی شیرینی آن، تو را به سمت خودش نکشد. شکیبا، ثابت قدم و استوار باش و نرو. پس در پایبندی به آنچه که تلخ است؛ ولی تو را ملازم حق می‌کند صابر باش و در رفتن به سوی آنچه که شیرین است و تو را به سوی هوای نفس و هوسرانی می‌کشاند هم صابر باش.

حدیث سوم:

حضرت فرمودند: «كَيْفَ يُضَيِّعُ مِنَ اللَّهِ كَافِلَهُ وَ كَيْفَ يَنْجُو مِنَ اللَّهِ طَالِبُهُ وَ مِنْ انْقَطَعَ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ مَنْ عَمِلَ عَلَى غَيْرِ عِلْمٍ مَا أَفْسَدَ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ»^۴ کسی که خدا متکفل او باشد؛ عهده‌دار حفظ و رفع نیازهای او باشد، چگونه ممکن است ضایع و تباه شود؟ یعنی اگر کسی در زندگی، کفیل خودش را خدا قرار دهد، محال است تضییع و تباه شود و از بین برود. «كَيْفَ يَنْجُو مِنَ اللَّهِ طَالِبُهُ» و کسی که خدا در تعقیب اوست؛ خدا طلب‌کار و بازخواست‌کننده‌ی اوست، چگونه می‌تواند نجات پیدا کند؟ چه راهی برای نجات خواهد داشت؟ «مَنْ انْقَطَعَ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» کسی که از خدا ببرد برای اینکه به‌سوی غیر خدا برود و حمایت غیر خدا را در اختیار بگیرد؛ خدا او را به همان فردی که تکیه کرده است واگذار می‌کند و خداوند عهده‌دار کارهای او نمی‌شود و پناه بر خدا که خدا انسان را به غیر خودش

^۳. شامی، الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللہامیم، ص ۷۱۴.

^۴. دلمی، أعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص ۳۰۹ و مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۳۶۴.

واگذارد. «رَبَّنَا لَا تَكِلْنَا إِلَىٰ أَنْفُسِنَا طَرَفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا» پس اگر کسی از خدا برید؛ فرمان خدا را زیر پا گذاشت؛ با خدا قهر کرد و گفت کاری به کار خدا ندارم؛ فلان رئیس و حزب حامی من است، فلان ثروتمند قول داده که همه‌ی نیازهای مرا تأمین کند اگر فردا در کار و زندگی‌اش گیر کرد نگوید خدایا این چطور بنده‌داری است. نه، خداوند به تو گفت وقتی مرا رها کنی و به سمت غیر من بروی، من هم مانع نمی‌شوم. رفتی به غیر من تکیه کردی، پس تکیه‌ات به غیر من باشد. غیرخدا چه کسی می‌تواند بنده را اداره، حفظ و حمایت کند؟ اگر به فهم و شعور خودش اتکا کرده؛ اگر به زرنگی خودش اتکا کرده؛ اگر به هنرمندی و توانمندی خودش اتکا و اعتماد کرده، خدا او را به همین‌ها وامی‌گذارد. اگر به اسباب و وسایل دنیوی اتکا کرده، خدا او را به همین اسباب و وسایل وامی‌گذارد. به هر چه غیرخدا اتکا کرده، خدا هم او را به آن وامی‌گذارد و دیگر حمایتش نمی‌کند. بعد فرمودند: «وَمَنْ عَمِلَ عَلَيَّ غَيْرَ عِلْمٍ مَا أَفْسَدَ أَكْثَرُ مِمَّا يُصْلِحُ» کسی که بدون علم و آگاهی و دانایی دست به عمل می‌زند، خراب‌کاری‌هایش بیشتر از درست‌کار کردن‌هایش خواهد بود. چیزهایی که خراب و تباه می‌کند، بیش از چیزهایی است که اصلاح می‌کند و درست عمل می‌کند. این در همه‌ی زمینه‌ها هم درست است. در زمینه‌های دنیایی درست است؛ مثلاً کسی که در رشته‌ای تخصص ندارد و وارد آنجا می‌شود؛ قطعاً خراب‌کاری‌هایش بیش از کارهای درستی است که می‌تواند انجام دهد. در کارهای عبادی و معنوی هم درست است؛ در کارهای عبادی و معنوی هم بی‌علم نمی‌شود وارد شد. یکی از خسارات و ضایعاتی که در مسائل عرفانی و معنوی وجود دارد همین است که برخی فقط به صورت احساسی وارد می‌شوند و بعد خدا می‌داند که به چه بیراهه‌هایی می‌افتند. با ذوقیات، بافتن‌ها، عبارت‌پردازی‌ها و ... خیلی چیزهای خلاف را بر خودشان روا می‌کنند و آلودگی‌هایی پیدا می‌کنند که خیلی ضرر می‌کنند؛ علتش هم این است که علم دین ندارند؛ خبر ندارند؛ نه خودشان عالمند و نه به یک عالم تکیه کرده‌اند. تنها به ذوقیات و بافتن‌ها و امثال این حرف‌ها اتکا کرده‌اند و طبیعی است که تباهی‌هایی که برای خودشان در این راه ایجاد می‌کنند به مراتب بیشتر از ساختن‌ها و اصلاح‌هایی است که در خودشان ایجاد می‌کنند.

حدیث چهارم

حضرت فرمودند: «الثَّقَّةُ بِاللَّهِ تَمَنَّيَ لِكُلِّ غَالٍ وَ سَلَّمَ إِلَى كُلِّ عَالٍ»^۵ اینکه انسان به خدا اطمینان و اعتماد کند سخن بسیار بزرگی است؛ چون ما گاهی اوقات در زندگی‌هایمان به مقامات بشری بیشتر از خدا اعتماد می‌کنیم. اینکه رئیس فلان دستگاه بگوید خیالت جمع باشد من کارت را انجام می‌دهم؛ فلان ثروتمند بگوید خیالت از آن بدهی راحت باشد، خودم بدهیت را می‌پردازم بیشتر خیال ما را راحت می‌کند تا آنکه خدا می‌گوید: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ»^۶ آیا خداوند نمی‌تواند نیاز بنده‌اش را برآورده کند؟ توانایی‌اش کم است؟ می‌تواند، خداوند می‌گوید من عهده‌دار رزقت هستم «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا»^۷ هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه من خدا عهده‌دار رزقش شده‌ام. من خودم متضمن رزق هستم. این قدر که قول رئیس اداره و ثروتمند توانست خیال ما را راحت کند و دغدغه‌ی خاطر و ناراحتی خیال را از ما بگیرد، آیا واقعاً حرف‌های خدا توانسته در ما اطمینان ایجاد کند؟ «الثَّقَّةُ بِاللَّهِ تَمَنَّيَ لِكُلِّ غَالٍ» اطمینان به خدا قیمت هر چیز قیمتی‌یی را برای انسان تأمین می‌کند. بهای دست یافتن به هر چیز قیمتی و بزرگ، اعتماد به خداست؛ اینکه فرد به خدا اعتماد داشته باشد. صبح که در مغازه‌اش می‌رود، نگران این نباشد که مشتری می‌آید یا نمی‌آید؟ قیمت بالا می‌رود یا پایین می‌آید؟ مطمئن باشد که خدا رزق او را از پیش مقدر کرده و با تقلای او، سر سوزنی رزقش زیاد نمی‌شود و با انفاق و احسان سر سوزنی از رزقش کم نمی‌شود. رزق همانی است که هست؛ یک سر سوزن کم و زیاد نمی‌شود؛ انسان این اعتماد را به رزاقیت خداوند بکند. این اعتماد را بکند که خداوند فرمود: «كَانَ حَقًّا

^۵ حلوانی، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۱۳۶ و مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۳۶۴.

^۶ سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۶.

^۷ سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ»^۸ من خدا این حق را بر خودم واجب کردم، خودم عهده‌دار شدم که مؤمن را نصرت کنم و نگذارم زمین بخورد. اگر انسان به خدا اعتماد کند، دغدغهی خاطرها می‌رود، آرام آرام می‌شود؛ نه اینکه تحرکش گرفته شود؛ نه، در عین آرامش تحرک دارد. خدا حاج آقای دولابی را رحمت کند مثال قشنگی می‌زدند؛ می‌فرمودند دل مؤمن مانند کسی است که در کشتی روی صندلی راحتی نشسته و لم داده و کشتی امواج را در دل اقیانوسها می‌شکافد و با سرعت پیش می‌رود. راحت راحت است، یک ذره هیجان، غصه، حسرت و نگرانی در دلش نیست، راحت لم داده، چرا؟ چون متکاپش خداست و به خدا توکل کرده است. خدا که جایی کم نمی‌آورد، ضعیف نیست، خوابش نمی‌برد که بگوییم خوابش برد و یادش رفت که مثلاً مواظب من بنده باشد و گرگها آمدند و مرا خوردند «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»^۹ برای چه من ناراحت باشم؟ خدا نه فقیر، نه ضعیف، نه بخیل و نه جاهل است و نه خوابش می‌برد برای ناراحت شدنم چه توجیهی پیدا کنم؟ چه توجیهی برای دغدغهی خاطر و مشوش بودن می‌توان پیدا کرد؟ لذا دل مؤمن مثل همان مسافر در کشتی لم داده؛ اما بدنش مثل کشتی است که امواج را در دل دریای متلاطم دنیا می‌شکافد و پیش می‌رود؛ یعنی بدنش پر از تحرک، جنب و جوش و انرژی است؛ اما دلش آرام است. «الثَّقَّةُ بِاللَّهِ تَمَنَّ لِكُلِّ غَالٍ وَ سَلَّمَ إِلَى كُلِّ عَالٍ» و اعتماد به خدا نردبانی به سوی هر نقطه‌ی بلند تعالی است؛ یعنی اگر کسی می‌خواهد به علو، تعالی و مقامات بلند معنوی و انسانی برسد راهش ثقه‌ی به خداست.

حدیث پنجم:

امام جواد علیه السلام فرمودند: «إِعْلَمْ أَنَّكَ لَنْ تَخْلُوَ مِنْ عَيْنِ اللَّهِ فَانظُرْ كَيْفَ تَكُونُ»^{۱۰} بدان که تو لحظه‌ای از نگاه خدا خارج نیستی، در همه‌ی لحظات نگاه خدا متوجه توست و خدا تو را می‌بیند؛ آن وقت نگاه کن و

^۸ سوره‌ی روم، آیه‌ی ۴۷.

^۹ سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۵.

^{۱۰} ابن‌شعبه‌ی حرانی، تحف‌العقول، ص ۴۵۵ و مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۳۵۸.

ببین چگونه عمل می‌کنی؟ چگونه هستی؟ وقتی انسان خودش را تحت نظر الهی می‌بیند و احساس می‌کند خدا او را می‌بیند، ادب و حیایی بر وجود او مستولی می‌شود؛ حیا می‌کند که خودش را به آلودگی بی‌الاید و بی‌ادبی کند و رفتار غیر متناسب با محضر الهی از او سر بزند. فرمودند این را توجه داشته باش و بدان که خدا دائماً تو را می‌بیند، هیچ جایی نیست که خالی از نگاه خدا باشد، همیشه خدا تو را نگاه می‌کند. قرآن فرمود: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى»^{۱۱} آیا بنده‌ای که کارهای بی‌رویه انجام می‌دهد، نمی‌داند که خداوند در همین لحظه او را می‌بیند؟

حدیث ششم:

حضرت فرمودند: «رِضَا النَّاسِ بَعْدَ رِضَا اللَّهِ»^{۱۲} تأمین رضایت و خشنودی انسان‌ها بعد از جلب رضایت خدا قابل طرح است؛ یعنی اول ببین خدا را راضی و خشنود کرده‌ای؟ وقتی از خشنودی خدا مطمئن شدی آن وقت در صدد این باش که خلق را هم راضی و خشنود کنی. نکند به قیمت به سخط آوردن خدای متعال بخواهی خلق را از خودت خشنود کنی. «رِضَا النَّاسِ بَعْدَ رِضَا اللَّهِ» بعد از اینکه مطمئن شدی رضایت الهی را تأمین کرده‌ای، به اینکه مردم چه می‌گویند، می‌پسندند یا نمی‌پسندند، خرسند و خشنود می‌شوند یا نه، بیندیش.

حدیث هفتم:

حضرت فرمودند: «الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ [تَعَالَى] بِالْقُلُوبِ أَبْلَغُ مِنْ إِتْعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَالِ»^{۱۳} این نکته‌ی بسیار ظریفی است. نکات قبلی نکته‌های معرفتی بود و این نکته‌ی سلوکی است. فرمودند؛ اینکه انسان با دل قصد خدا کند؛ دلش متوجه خدا و طالب خدا باشد؛ این توجه و قصد و طلب خدا و در پی خدا بودن با دل، رساتر از به زحمت و تعب انداختن جوارح و بدن خویشتن با انجام اعمال است. از این فرمایش دو

^{۱۱}. سوره‌ی علق، آیه‌ی ۱۴.

^{۱۲}. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۵۳ و مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۳۶۰.

^{۱۳}. حلوانی، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۱۳۴ و مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۳۶۴.

نکته می‌توان دریافت کرد؛ یکی اینکه بسیاری از راه‌های بلند تعالی را با نیت خالص و قصد قلبی می‌شود طی کرد. کارهای خوب متنوع هستند و در زمان واحد انسان نمی‌تواند بیش از یکی از آن کارها را انجام دهد؛ اما می‌توان با نیت، شریک همه‌ی کارهای خیری شد که در آن واحد در عالم انجام می‌شود. مثلاً شما الان در مجلس ذکر اهل بیت نشست‌اید، این کار خیر و ثوابی است؛ اما در همین زمان، بسیاری از کارهای خیر دیگر نیز در عالم انجام می‌شود که ما مشغولش نیستیم؛ یک عده طواف کعبه می‌کنند؛ یک عده حرم اهل بیت علیهم‌السلام را زیارت می‌کنند؛ یک عده به فقرا می‌رسند؛ یک عده دستی به سر ایتام می‌کشند؛ یک عده علوم و معارف اهل بیت را ترویج می‌کنند که ما در آن واحد نمی‌توانیم همه را انجام دهیم؛ ولی با نیت می‌شود شریک همه‌ی آنها شد و با نیت سریع‌تر از بدن می‌شود راه خدا را پیش رفت و به مقصد نزدیک شد. فرمود: **«الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ [تَعَالَى] بِالْقُلُوبِ أَبْلَغُ مِنْ**

إِنْعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَالِ» یعنی قصد کردن به سوی خدا با دل‌ها رساتر، توانمندتر، قوی‌تر و مؤثرتر از به تعب و زحمت انداختن بدن با انجام اعمال است. البته این بدان معنا نیست که عملی انجام ندهیم؛ اما یک عمل را انجام می‌دهیم و در هزاران عمل انجام نداده با نیت و قصد سهیم می‌شویم. الان که شما در این مجلس نشست‌اید، کارهای خیر دیگری که اشاره کردم را انجام نمی‌دهید؛ اما اگر دلتان به کاری که آنها انجام می‌دهند خشنود و راضی باشد و آرزومند باشید که ای کاش می‌شد من هم همین الان آن کارها را انجام دهم و این قصد در قلب شما باشد، در همه‌ی آن کارهای خیر شریک خواهید بود. **«الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ»**^{۱۴} کسی که به عمل قومی راضی و خشنود باشد، مثل کسی است که در آن کار همراه آنهاست و آن کارها را انجام می‌دهد. این یک نکته؛ نکته‌ی دوم اینکه بیش از اینکه به افزایش حجم عمل خودمان تمرکز کنیم، به خالص کردن نیت‌مان بپردازیم. به جای اینکه تعداد رکعات نمازی را که می‌خوانیم زیاد کنیم، سعی کنیم معرفت، محبت، اخلاص و حضور قلب را در نماز بیشتر کنیم. اثرگزاری این کار بیشتر از اثرگذاری افزایش حجم اعمال است. البته نمی‌خواهم

^{۱۴}. شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۱۵۴.

کسی را به کم عمل کردن تشویق کنیم. امیدواریم که خدا توفیق دهد که هم دل‌ها، دل‌های خالص و عارف و عاشق و متوجه به خدا باشد و هم پیکرها، پیکرهای فعالی در مسیر طاعت و بندگی خداوند باشد؛ اما اگر بخواهیم مقایسه کنیم، آنچه مؤثرتر است جنبه‌ی روحی و قلبی قضیه است.

حدیث هشتم:

حضرت فرمودند: «مَنْ شَهِدَ أَمْرًا فَكَرِهَهُ كَانَ كَمَنْ غَابَ عَنْهُ وَ مَنْ غَابَ عَنْ أَمْرِ فَرَضِيهِ كَانَ كَمَنْ شَهِدَهُ»^{۱۵} کسی که در کاری حضور داشته باشد؛ اما کراهت داشته باشد، رغبت و شوق نداشته باشد؛ مثل کسی می‌ماند که اصلاً در آن کار حضور نداشته است؛ چه طاعت باشد و چه معصیت. نمازی که انسان به زور و با اکراه بخواند و مجبورش کنند که بخواند، نماز نیست و سازندگی ندارد؛ مثل این می‌ماند که نماز نخوانده است. از آن طرف هم معصیتی که انسان با کُره و کراهت انجام دهد؛ یعنی با تمام وجود متنفر از آن معصیت باشد و مجبورش کنند که انجام دهد مانند این است که آن معصیت را انجام نداده است. جلوتر از این برویم، امیدوارم که از این مطلب سوء استفاده نشود و حُسن استفاده شود. گاهی اوقات نفس انسان یا شیطان انسان را مجبور به انجام معصیت می‌کند و روح مؤمن از این گناه متنفر است؛ اما زیر فشار شهوت، غضب، نفس و شیطان با کُره آن معصیت را مرتکب می‌شود؛ این هم مثل این است که معصیت را انجام نداده باشد. فرمود: کسی که در کاری حضور و شرکت داشته باشد؛ اما با کراهت و اکراه آن کار را انجام دهد، مثل این است که در آن کار حضور نداشته است. متقابلاً کسی که در امری حضور نداشته باشد، شریک نباشد؛ اما راضی و خشنود به انجام آن کار باشد؛ دوست داشته باشد که ای کاش آن کار را انجام داده بود؛ مثل کسی است که در آن کار حضور داشته و آن کار را انجام داده است. ظاهراً بعد از جنگ جمل که پیروزی چشم‌گیری نصیب سپاهیان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام شده بود، یکی از اصحاب خدمت حضرت عرض کرد ای کاش برادرم هم در این جنگ بود و توفیق پیدا می‌کرد در رکاب شما شمشیر بزند و شاهد این پیروزی چشم‌گیر شما بود. بنابه نقل حضرت

^{۱۵} ابن‌شعبه‌ی حرانی، تحف‌العقول، ص ۴۵۶ و مجلسی، بحار، ج ۹۷، ص ۸۱.

فرمودند: «أَهْوَىٰ أَحَبُّكَ مَعَنَا»^{۱۶} آیا دل برادرت با ما بود؟ دوست می‌داشت که با ما باشد؟ عرض کرد بله، با همه‌ی وجود عاشق این بود که با شما باشد؛ منتهی یک گرفتاری برایش پیش آمد که موفق نشد. حضرت فرمودند: برادرت در این جنگ با ما بود؛ نه تنها برادرت با ما بود، کسانی در این جنگ همراه ما بودند که الان در اصلاب رجال و ارحام نساء هستند و در آینده‌ی تاریخ متولد می‌شوند و چون آنها هم دوست دارند که ای کاش ما در آن زمان بودیم و در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر می‌زدیم، آنها هم امروز در این جنگ با ما شریک هستند. پس کاری که انسان به آن رغبت دارد، دوست دارد و به انجامش رضایت دارد؛ ولو عملاً در انجام آن کار حضور ندارد، مثل کسی می‌ماند که عملاً آن کار را انجام می‌دهد و در آن کار حضور دارد. هر دو جنبه‌ی مثبت و منفی آن را ببینید. طاعات و عبادات بسیاری است که ما آرزومندیم که ای کاش می‌شد همین حالا آن کارها را انجام دهیم؛ اما نمی‌توانیم آن کارها را انجام دهیم؛ چون مثلاً در آن مکان‌ها حضور نداریم. مثلاً الان در مسجدالنبی در حال زیارت مرقد مطهر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیستیم، در قبرستان بقیع در حال زیارت قبور مطهر ائمه اطهار علیهم السلام نیستیم، در نجف اشرف، کربلای معلی، کاظمین و سامرا نیستیم؛ اما همین که آرزو داریم و با همه‌ی وجود عشقمان این است که ای کاش الان آنجا و مشغول زیارت بودیم مثل این می‌ماند که در همان مکان‌های مقدس هستیم؛ این جنبه‌ی مثبت آن است. به عکس، کسی که راضی به ظلم است؛ راضی به یک معصیت و آرزومند یک گناه است؛ ولو عملاً آن را انجام نمی‌دهد؛ شریک آن ظلم و معصیت است.

حدیث نهم:

حضرت فرمودند: «لَا تَكُنْ وَلِيًّا لِلَّهِ فِي الْعَلَانِيَةِ عَدُوًّا لَهُ فِي السِّرِّ»^{۱۷} جلوی چشم مردم و در اجتماع، دوست خدا نباش که در سِرّ و مخفی دشمن خدا باشی؛ یعنی انسانی نباش که در بین مردم و جلوی چشم

^{۱۶}. شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۲.

^{۱۷}. مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۳۶۵.

دیگران خیلی مراعات شرع می‌کنی؛ تظاهر به عرفان، معنویت، تعبد و تقدس می‌کنی؛ اما وقتی خلوت‌گاهی پیدا می‌کنی که چشم بشری تو را نمی‌بیند کاری می‌کنی که دشمنان خدا آن کار را می‌کنند. فرمودند در علانیه دوست و در خلوت و پنهان دشمن خدا نباش. معنی توحید یکی شدن است؛ موحد یعنی فردی که وجودش یک‌دست است؛ ظاهر و باطن، آشکار و مخفی و تنهایی و حضورش در جمع یکی است. انسان موحد یعنی فردی که وجودش یک‌دست است، ظاهر و باطنش یکی است و دورنگی ندارد و یک‌پارچه‌خدایی شده است. فرمودند طوری نباش که جلوی چشم مردم مثل دوستان خدا رفتار کنی و تظاهر به دوستی خدا کنی؛ اما وقتی به خلوت می‌روی کارهایی را انجام دهی که دشمنان خدا می‌کنند. به خدا پناه می‌بریم، حافظ گفت:

واعظان کین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

خدا نکند که ما از این دسته افراد باشیم.

حدیث دهم:

حضرت فرمودند: «**الْمُؤْمِنُ يَحْتَاجُ إِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ**»^{۱۸} مؤمن به سه خصوصیت و خصلت محتاج است. اول: «**تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ**» توفیق الهی است. بدون توفیق الهی هیچ کاری نمی‌شود انجام داد؛ راه به هیچ کجا نمی‌شود برد.

این همه گفتیم، لیک اندر بسیج بی عنایات خدا هیچیم هیچ
بی عنایات حق و خاصان حق گر ملک باشد سیاهستش ورق

پس اولین چیزی که انسان بدان نیازمند است توفیق الهی است. توفیق یعنی توافق عبد و مولا؛ یعنی عبد با مولای خودش موافقت کند؛ دست از خواسته و هوس و نظر و سلیقه‌ی خودش بردارد؛ آنچه مولا برایش انتخاب می‌کند، رقم می‌زند، مقدر می‌کند و پیش می‌آورد را پذیرا باشد. عبد با مولای خودش موافقت کند و هر کاری مولا می‌کند بپذیرد. دوم: «**وَ وَاعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ**» اینکه موعظه‌گری از

^{۱۸} محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۸، ص ۳۲۹ و مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۳۵۸.

درون خویشتن داشته باشد. اینکه خودش، خودش را موعظه کند، پند و اندرز دهد. خودش، خودش را دعوت به خیر کند و واعظ خودش باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: طوبی، خوشا به حال کسی که واعظی از نفس خودش داشته باشد. این طوبی همان شجره‌ی طوبی هم هست؛ یعنی کسی که واعظی از نفس خودش داشته باشد به آن شجره‌ی طوبی هم راه پیدا می‌کند. اینکه خودمان بنشینیم خودمان را موعظه کنیم با خودمان حرف بزنیم و بگوییم بس است تا کی بچگی، غفلت، معصیت، هوسبازی و هدر دادن فرصت عمر؟ خودمان را موعظه و به کارهای خوب تشویق کنیم و از کارهای بد نهی کنیم. موعظه خیلی مؤثر است. تأثیر موعظه غیر از تأثیر تعلیم است؛ چون ممکن است من خیلی چیزها را بدانم اما به آنها عمل نمی‌کنم. می‌دانم اینها خوب و آنها بد است؛ اما چرا در عمل کردن به خوبی‌ها و ترک بدی‌ها سستیم؟ دانستن تنها مشکل را حل نمی‌کند؛ چیزی که می‌تواند نیرویی به انسان بدهد که انسان پایبند به نیکی‌ها و مقاوم در برابر بدی‌ها باشد موعظه است. یک وقت موعظه‌گر از بیرون انسان را موعظه می‌کند که برای او راه است. خوب است که انسان از موعظه‌گر بیرونی بهره ببرد؛ ولی تا کی از بیرون؟ ان شاء الله موعظه شدن را از درون شروع کنیم و واعظی از نفس خودمان داشته باشیم؛ از درون، خودمان خودمان را موعظه کنیم. گاه پیش می‌آید که دوستی به من مراجعه می‌کند که مشکلی برایش پیش آمده و به شدت بر آشفته و ناراحت است. کمی با او صحبت می‌کنم؛ می‌گویم: این مشکل را چه کسی به وجود آورد؟ مگر غیر خدا کسی در دنیا کارهای است؟ خدا این مشکل را به وجود آورد و خدا هم که غیر خیر پیش نمی‌آورد؛ پس مصلحت تو در این بوده است. اینها را که می‌گویم، آرام و خنک می‌شود. بعد به او می‌گویم این حرف‌هایی که زدم قبلاً زده بودم؟ این حرف‌ها را که بلد بودی؟ می‌گوید بله؛ ولی الان که گفتید تأثیر دیگری داشت؛ این همان تأثیر موعظه است. بعد به دوستانم توصیه می‌کنم و می‌گویم عزیزان من چیزهایی را که یاد گرفته‌اید به کار بگیرید؛ یعنی بنشینید و خودتان را موعظه کنید؛ فکر کنید شاگردی جلوی شما نشسته و می‌خواهد این مطالب را به او یاد بدهید. هر روز بنشینید و برایش تکرار کنید؛ برای خودتان تکرار کنید. نفس خودتان را روبه‌رویتان تصور کنید؛ بگویید عزیز دلم، غیر خدا در عالم کسی کارهای نیست؛ خدا هم جز خیر پیش

نمی‌آورد. این حرف‌ها را با خودتان بزنید و تکرار کنید. این تلقین و موعظه‌های به خویشتن و تکرار، خیلی حیات‌بخش و مؤثر است. فرمود دومین خصلتی که مؤمن بدان نیاز دارد این است که واعظی از نفس خودش داشته باشد و از درون موعظه شود؛ چون اگر این راه را شروع کنیم ان‌شاءالله موعظه‌های عمیقی از درون دریافت خواهیم کرد. گاهی اوقات چیزهایی که نمی‌دانیم را از درون دریافت می‌کنیم؛ چنان‌که در فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمودند: خدا از درون شروع به حرف زدن با اینها می‌کند «**نَجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَمَتِهِمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ**»^{۱۹} خدای متعال مخفیانه از درون با اینها سخن می‌گوید.

سومین خصلتی که مؤمن محتاج به آن است: «**وَ قَبُولِ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ**» که اگر کسی خیرخواهانه به او تذکری داد، پذیرای آن تذکر، موعظه و نصیحت شود؛ مقاومت نکند و به او برنخورد؛ توجیه نکند و به شکلی سربرنتابد. اگر کسی واقعاً موعظه‌ای کرد انسان قلب پذیرایی داشته باشد؛ موعظه کننده هرکس می‌خواهد باشد. کسی که خیرخواهانه تذکری می‌دهد انسان آن را بپذیرد؛ به قول روشن فکران امروزی انتقادپذیری داشته باشد. انسان پذیرا باشد؛ کسی که نصیحتی می‌کند بپذیرد. نگوید من استاد دانشگاه چگونه اجازه بدهم که یک دانشجو مرا نصیحت کند؟ باور کنید گاهی اوقات بچه‌های دو سه ساله انسان را نصیحت می‌کنند و حرف‌های عجیب و غریب می‌زنند؛ من خودم خیلی بهره برده‌ام؛ چون آن بچه با فطرت پاکش حرف می‌زند و گاهی حرف‌هایی می‌زند که انسان باید یک عمر بنشیند فکر کند که خدایا او چه حقیقت بلندی را به من می‌گوید و مرا متوجه چه چیزی می‌کند! هر کس ناصحانه و خیرخواهانه نصیحتی کرد پذیرا باشد و بهره‌ی آن نصیحت را ببرد. پس امام جواد علیه السلام فرمود اگر مؤمن می‌خواهد رشد کند و مؤمن باشد، قلّه‌های ایمان را فتح کند محتاج به این سه خصوصیت است؛ یکی توفیق الهی؛ دوم وجود موعظه‌گری از درون خویشتن و سوم پذیرش موعظه‌گران و نصیحت نصیحت‌گرانی که او را نصیحت می‌کنند.

^{۱۹}. شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، خطبه ی ۲۲۲.

امیدوارم خداوند متعال با عنایت امام جواد علیه السلام، به برکت پیروی و بهره‌گیری از نور ولایت آن بزرگوار و عشق و ارادتی که به آن حضرت داریم، جلوه‌ای از جود و تقوای آن امام همام را همراه با بهره‌مندی از همه‌ی آموزه‌ها و تعالیم آن بزرگوار، نصیب ما کند. جود و سخاوت و تقوی دو صفتی است که این امام بزرگوار بیشتر به آن مشهورند، مظهر تقوی و جود الهی هستند؛ دو صفتی که خیلی در رشد انسان کارگر است؛ اگر بگوییم شاه کلید تعالی و تکامل است زیاده‌گویی نکرده‌ام.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ